

تحلیل اسطوره‌های مخاطرات



مجید جهانی*

دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تهران

سید محمدرضا حسینی بهشتی (drmrhosseini@yahoo.com)

دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران

سید حمید طالبزاده (talebzade@ut.ac.ir)

دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران

مهدی قوام‌صفری (safary@ut.ac.ir)

دانشیار فلسفه، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۱۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۵)

چکیده

انسان همواره در پی شناخت پدیده‌های مخاطره‌آمیز محیط اطراف زندگی بوده است. افراد و جوامع همواره به رابطه معنادار بین پدیده‌ها معتقد بودند و بیشتر از طریق احساس و تصورات ذهنی آنها را درک می‌کردند. درک تطور این شناخت یک ضرورت است. موضوعی که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، ارتباط و هماهنگی شناخت اسطوره‌ای با پدیده‌های مخاطره‌آمیز است. در این راستا به این پرسش پاسخ می‌دهیم که چرا مخاطرات اسطوره‌ای تفسیر می‌شدند و چرا تفسیر اسطوره‌ای مخاطره‌های طبیعی و انسانی بین جوامع مختلف، متفاوت بوده است. از این رو در نوع تفسیر اسطوره‌ای پدیده‌ها، نگرش‌های متفاوتی پدید آمده است. این مقاله با استفاده از روش قیاسی و استقرایی و از طریق مطالعات کتابخانه‌ای تهیه شده است. به نظر می‌رسد تبیین اسطوره‌ای، نوعی نگرش برای تفسیر انسانی از مخاطرات است. در این نگرش، انسان از علل علمی رخدادها اطلاعی ندارد و قادر به تفسیر علمی نیست؛ همچنین در آن جنبه عقلائی (منطقی) کمتر مشاهده می‌شود. چنین تفسیری شامل پنداشت‌ها، باورها و داستان‌هایی است که تنها در محدوده تاریخ گذشته است. هرچند در حال حاضر نیز به شکل مدرن خود را ظاهر می‌سازد، آنچه در اسطوره گذشته و حال بازتاب داده شده، پاسخ به نیازها، دلهره‌ها، آرزوها و خواست‌های انسان است؛ انسانی که دیگر ابزارهای تشخیص وی هنوز به مرحله‌ای از بلوغ نرسیده است که خود را بی‌نیاز از اسطوره بداند. در این مقاله تلاش می‌شود که به نحوی این نگرش بررسی شود.

واژگان کلیدی: اسطوره، شناخت، مخاطرات، نگرش.

مقدمه

اسطوره واژه‌ای است تاریخی که مفهوم یونانی آن قصه و خبر است؛ اسطوره گاهی مکمل میتوس است. در زبان لاتین ماهیت محتوایی دو واژه اسطوره و میتوس (Mythos) به هیستوری (History) یا تاریخ و موس (Mouth) یا دهان ارتقا یافته است.

بن‌مایه آغازین مفهوم اسطوره، بیانی مادی از رخداد‌های طبیعی را نیز در برمی‌گیرد. آدمی به دلیل کمبود دانشی و دریافتی‌اش از پدیده‌ها، ناگزیر دهان (موس) گشود و قصه‌هایی ساخت تا پاسخی برای درک پدیده‌ها باشد.

چنین تفسیری، شامل پنداشت‌ها، باورها و داستان‌هایی است که تنها در محدوده تاریخی بیشتر تجلی دارد. این پنداشت‌ها اندک‌اندک گسترش یافت و به پاسخ‌هایی درباره ناشناخته‌ها، هراس‌ها و ضعف‌های انسان، اما متفاوت در محدوده جغرافیایی، منجر شد.

زمان آغازین و شور اسطوره‌ها را بی‌گمان می‌توان به قبل از یکجانشینی انسان مرتبط دانست. پیشرفت در تغییر شیوه زندگی و به‌دست آوردن خوراک از طریق کشاورزی و یکجانشینی از شدت آن کاسته است. این دگرگونی، گریزناپذیر بود! چه، آدمی می‌بایست در ابتدا، به مخاطرات شکارگری پی می‌برد. به‌ویژه در رقابت با حیوان‌های شکارگری که ابزار جسمی شکارکردن داشتند، مانند دندان‌های نیش بزرگ و قوی، چنگال‌های برنده، و سریع‌تر و فزون‌تر از انسان می‌دویدند؛ انسان، خودش شکار مطلوب و در دسترس حیوانات شکارگر گوشتخوار بود. انسان برای کاهش مخاطرات شکار، ناگزیر، به اسکان و بهره‌گیری از زمین روی آورد.

اینک ابزار زندگی که پیشتر تنها نیزه و زوبین‌های سنگی بود، می‌بایست در درازنای زمانی به خیش‌های سنگی و پسین‌تر به مفرغ تبدیل شوند. همین دوره مفرغ است که او را از دنیای حیوانی برکند و به دنیای صنعت افکند.

دگرگونی و تغییر ابزار کار و زندگی، نگرش او به پدیده‌ها را تغییر داد. نیاز موجب تحول انسان شد؛ اما کشاورزی به خاک نیاز دارد، به آب نیاز دارد، به آفتاب نیاز دارد. اگر ایزد آب، یاری کند، اگر ایزد آفتاب همت کند، اگر ایزد کشاورزی، زمین را بارور کند، مخاطرات وی کاهش می‌یابد. کم‌کم آدمی به تصورات خود از مخاطراتی که دارد دامن زد و برای هر پدیده، ایزدی پنداشت؛ خدایان کم‌شمار دوره‌های پیشین، در این دوره انبوه‌تر شدند، خدای مرگ، خدای جنگ، خدای زیرزمین (تاریکی) و هرچه پیشتر رفت خدایان افزون شدند و بت‌ها و بتکده‌ها برای کاهش مخاطرات پدید آمدند. در این راستا، اسطوره شد مذهب بت‌پرستی.

اینک که خدایان پنداشته شده‌اند، نیز پنداشتند که باید به آنها زندگی داد. در زندگی چگونه می‌توان بدون همسر و فرزند بود؟ پس خدایان نیز صاحب همسر و فرزند شدند، زن و مرد چه؟ خدایان نیز نر و ماده شدند. امیال، هوس‌ها، نیازها، حتی عواطف و احساسات خدایان تجلی امیال، نیازها و هوس‌ها و احساسات انسان شدند. خدایان به خشم می‌آمدند، آتش جنگ می‌افروختند، زناشویی می‌کردند، می‌کشتند. تفسیر اسطوره‌ای خدایانی که احساساتشان برگرفته‌هایی از احساسات خود انسان بود.

پنداشت‌های اسطوره‌ای، جوهره حرکت انسان‌های قدیمی برای بهبود زندگی خود است. «مقیاس قرار دادن بهترین دوستی را به دوستی میان ماه و خورشید نمونه‌ای از آن است. برآمدن خورشید، ترس نهفته در تاریکی را از دل غارنشینان برون می‌کرد» [۹]. حتی نگرش به خورشید و ایزد دانستن آن، ریشه در مخاطراتی دارد که شب و تیرگی، ویژگی آنند. آیا پرستش خورشید توسط ایرانیان، گرت‌های از باورهای اساطیری ندارد؟ در ادامه باز خواهیم گفت که نیایش و پرستش ایزدان، سرآغاز شناخت مخاطرات بود.

اسطوره داستان است یا قصه

بر این اساس اسطوره بخشی از فرهنگ باستانی هر قوم و قبیله در دوره‌ای ویژه از زندگی تاریخی انسان است. پرداخت آن به خدایان، حوادث بزرگ طبیعی، تاریخی و اجتماعی، بازگفت روایت‌های قهرمانی است؛ حوادثی که در سرنوشت انسان نقش‌آفرین بوده‌اند. بعضی روایت‌های اسطوره‌ای، کوششی در توجیه، بیان و تفسیر رابطه انسان با مخاطرات است. به همین گونه است تفسیر پدیده‌های بزرگ طبیعی مانند تندر، آذرخش، باد، سیل و آتش‌سوزی. از همه مهم‌تر، نیاز آدمی برای غلبه بر مخاطره سرما و برف و یخبندان، آتش است. آتش کجاست؟ در المپ و در اختیار و دسترس خدایان.

بجاست که در اینجا بنگریم به ویژگی‌های ایزدان که در ارتباط مستقیم با طبیعت، به‌ویژه با خطرات همیشه در کمین آدمی بوده‌اند، ازین رو آدمیان نیازهایشان را برای مقابله با خطرها، در ویژگی‌بخشی به خدایان متبلور می‌کردند: دریاها، خروشان، رودهای سیلاب‌ریز برون از تاب انسان خطرآفرین‌اند؛ پس فرهنگ انسانی، پوسئیدون، ایزد دریاها را می‌آفریند. اما شب، تاریکی و مرگ که همیشه در کمین آدمی بوده‌اند را چه چاره کند؟ ناگزیر خدای تاریکی، هادس، را می‌آفریند. ستیز و جنگ با گروه‌های تجاوزگر و حیوان‌های خطرآفرین، آدمی را وامی‌دارد تا ایزد هنر جنگ، آرس، را بیافریند. گرسنگی آزاردهنده است، باید به شکار پرداخت، آرتمیسیس را می‌آفریند که خدای شکار است. آدمی می‌یابد که در برابر نیروهای برتر متجاوزان و حیوان‌های

درشت‌اندام و قوی‌پنجه، باید از دور ستیز کند، او آپولو، ایزد کمانگیر را می‌آفریند. در برابر خطر توفان، آتش‌گرفتن جنگل‌ها، سقوط خرسنگ‌ها از زلزله، هجوم حیوانات و دشمنان، گریز تنها راه نجات است، آن هم به سرعت باد، ناگزیر هرمس را که خدای سرعت همچون باد است می‌آفریند و...

شناخت انسان باستانی از مخاطرات، شناختی اسطوره‌ای است. در واقع روایت‌های اسطوره‌ای نسخه‌برداری و تعریفی ابتدایی از شرایط مادی و اجتماعی است. در این دوره آغازین، آدمی همیشه در هراس بود. واژگانش اندک و فاقد سازمان اجتماعی بود. رابرت آلن سگال اسطوره را یک داستان می‌پندارد [۱۲]. او ابزار دریافت آگاهی از موضوع اسطوره را، پاسخ به سه پرسش می‌داند: خاستگاه (Origin)، به مفهوم چرایی و چگونگی پیدایش اسطوره؛ کارکرد (Function)، به منظور چرایی و چگونگی تداوم اسطوره؛ و سرانجام، موضوع اسطوره. سگال می‌افزاید: اسطوره، هر چیز دیگری هم که باشد، باز یک داستان است، ممکن است بدیهی هم باشد، اگر از ما بخواهند شماری اسطوره را نام ببریم، بیشتر ما در آغاز به یاد داستان‌های خدایان و قهرمانان یونان و روم می‌افتیم، به گمان وی، اسطوره را می‌توان گسترده‌تر به عنوان یک باور (belief)، یا اصل اعتقادی (Credo) [۱۲] تلقی کرد. اگر اسطوره را داستان بنامیم، باید بدانیم که این داستان درباره چیست؟ پژوهشگران فرهنگ عامه، اسطوره را بیش از هر چیز، درباره آفرینش جهان می‌دانند.

با نگرستن به سرانجام یا سیر رفتار و زندگی قهرمانان و ایزدان اسطوره، می‌توان زمان یا دوره پدید آمدن اسطوره را دریافت. برای مثال بنگریم به سرگذشت و سرنوشت آدونیس (Adonis) که این اسطوره توسط یک یونانی و یک رومی پردازش شده است؛ اما پیش از آن، به یاد داشته باشیم که نیاز به اسطوره و قدرت بی‌چون و چرای خدایان و اطاعت کورکورانه و مطلق آدمی در برابر خشم توفنده و ویرانگر آنان که در پدیده‌های سیل، آتش‌سوزی، توفان و دیگر مخاطرات رخ می‌نماید، برای گریز از مخاطراتی است که او را محاصره کرده‌اند. نخستین آنان، آپلودوروس (Apollodorus) یونانی و دومین اووید (Ovid) رومی است. آپلودوروس داستان آدونیس را از سفر حماسی پانواسیس (Panyasis) روایت می‌کند؛ سمورنا (Smyrna) مادر آدونیس، شیفته پدرش شده و از او آبستن می‌شود. پدر که آگاه می‌شود با دخترش هم‌خوابه شده، شمشیر می‌کشد تا دخترش را بکشد، اما سمورنا می‌گریزد؛ پدر او را دنبال می‌کند، همین که سمورنا احساس می‌کند که نزدیک است به چنگ پدرش بیفتد، از خدایان می‌خواهد تا او را نامرئی کنند. خدایان به رحم می‌آیند و او را به درخت مُور (Myrrh) تبدیل می‌کنند. پس از ده ماه، درخت از میان به دو نیم شده و پسری به‌نام آدونیس زاده می‌شود.

آفرودیت (Aphrodite) که او را حفاظت می‌کرد، سخت شیفته او شد، برای آنکه او از آن وی شود، در صندوقچه‌ای نزد پرسفونه (Persephone) (دختر زئوس و همسر هادس) ایزدبانوی جهان زیرین به امانت نهاد. اما پرسفونه هم در صندوقچه را گشود و آدونیس را که دید عاشق او شد و صندوقچه را به آفرودیت برنگرداند. ستیز این دو، کار داوری را به زئوس کشاند و او فرمان داد سه سال با آدونیس، سه سال با پرسفونه و سه سال هم تنها باشد. آدونیس آن سه سال تنهایی را با آفرودیت گذراند، بنابراین همیشه در پناه یک ایزدبانو بود، تا اینکه روزی به هنگام شکار با شاخ گراز از پای درآمد.

روایت اووید با روایت آپولودوروس تفاوت دارد. در سرانجام داستان اووید، ونوس به یاد او بر خون آدونیس کشته شده، شراب ویژه شاهان، نکتار (Nectar) می‌نوشد، که از خون او گیاه شقایق نعمانی می‌روید، عمر شقایق نیز چون عمر آدونیس کوتاه است.

تفاوت دیدگاه اساطیر یونان و روم در این است که در روایت آپولودوروس چرخه سالانه مرگ و رستاخیز بر مرگ سرانجامین آدونیس تقدم دارد، اما در نگاه اووید چرخه سالانه مرگ و رستاخیز در ریخت یک گل، پس از مرگ آدونیس روی می‌دهد. همانند سرانجام زندگی آدونیس و رستاخیزش به ریخت شقایق نعمانی، رویش گل سیاوشان از خون سیاووش است، نیز در برخی از قصه‌های مردمی ایران، رویش گیاه از خون کشته بی‌گناه، ریشه در این باور اسطوره‌ای دارد.

در روایت آپولودوروس، آدونیس قربانی بی‌گناه والدین ستیزه‌گر و رقابت نیروهای الهی است، درحالی که سیاووش نیز قربانی دشمنی و کینه‌توزی فرمانروایان اسطوره‌ای ایران و توران و بدگمانی پدر و مادر (خوانده) است.

اسطوره، همتای بدوی علم و فلسفه

ادوارد برنت تایلور اسطوره و علم را مغایر هم می‌داند. او اسطوره را ذیل مفهوم جامع فلسفه بر می‌شمرد. او باور دارد که فلسفه دو گونه است: فلسفه بدوی و فلسفه مدرن، و اسطوره را همان فلسفه بدوی می‌داند، چه اسطوره بدوی، همتای بدوی علم است. انسان‌های بدوی پیش از آنکه بخواهند طبیعت را تبیین کنند، درصدد مشارکت در آنند، انسان‌های بدوی درصدد چیرگی بر آنند و نه تبیین آن! [۱]

از نظر برانیسلاو مالینوفسکی، انسان‌شناس انگلیسی لهستانی تبار، انسان‌ها بر آن بودند تا بر طبیعت چیره شوند. او رویکرد فلسفی را با نگرش عقل‌گرایان پیوند می‌زند. او استدلال می‌کند که انسان‌های بدوی آنچنان درگیر تضمین بقایشان در عالم بودند که فرصت فراغت تأمل در

باب آنها را نداشتند. وی بر این باور بود که آنجا که جادو متوقف شود، انسان‌های بدوی به اسطوره روی می‌آورند:

اسطوره با این اندیشه که برای نمونه، خدا یا یک انسان توفان را پدید آورده‌اند، می‌کوشد چگونگی رخداد توفان را بیان کند، اما جادو و علم بدوی می‌کوشند که علیه این فاجعه اقداماتی انجام بدهند.

اسطوره می‌گوید نمی‌توان علیه توفان کاری از پیش برد. این همان اندیشه تقدیر و جبر است که از انسان‌های اولیه و اسطوره‌ای به شناخت نفوذ کرده است. پرسش این است که آیا در برابر مخاطرات می‌توان تاب آورد، یا نه، مخاطرات سرنوشتی است محتوم و گریزناپذیر؟ ما می‌کوشیم با یادآوری نمونه‌هایی اساطیری، بنمایانیم که انسان اسطوره‌باور، آگاهانه قهرمانان اسطوره‌ای خود را به مرگ گریزناپذیر وامی‌داشت.

کلود لوی استروس فرانسوی (۲۰۰۹ - ۱۹۰۸) باور دارد که: انسان‌های بدوی به دلیل آنکه متفاوت از انسان‌های مدرن می‌اندیشیدند، دست به ابداع و خلق اسطوره می‌زدند، بنابراین به نظر تایلور و لوی استروس، اسطوره مظهر اندیشه بدوی است!

کارل پوپر (۱۹۹۴ - ۱۹۰۲) فیلسوف علم و متولد وین، باور دارد که علم از اسطوره برآمده است؛ با این توجه که نه از راه پذیرش اسطوره، بلکه از راه نقد آن. با این یادآوری که نقد، ابطال نیست، بلکه ارزیابی و واکاوی است.

وی می‌گوید: «رأی من این است که آنچه را ما علم می‌پنداریم، متفاوت با اسطوره است، نه به این دلیل که علم چیز کاملاً متفاوتی از اسطوره است، بلکه به این دلیل که با سنت مرتبه دومی گره خورده است. یعنی سنت بحث نقادانه از اسطوره. پیش از این، تنها یک سنت مرتبه اول وجود داشت. یک داستان مشخص که دست به دست می‌شد. حالا هم داستانی وجود دارد که دست به دست می‌شود؛ اما این داستان ملازم با چیزی شبیه به متن خاموش است که ویژگی مرتبه دومی دارد «من آن را به تو می‌دهم، اما تو به من بگو درباره آن چه می‌پنداری، شاید تو بتوانی داستانی متفاوت‌تر برای ما بگویی»... پی خواهیم برد که علم، به معنای خاصی، اسطوره‌ساز است، همچنان که دین چنین است [۸].

در این مقاله از روش قیاسی و استقرایی استفاده شده است. همچنین به بسیاری از کتاب‌ها و فرهنگ‌نامه‌های عامه و منابع خارجی مراجعه شده و در پایان با استفاده از روش تحلیل، داده‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند.

داده‌ها و تحلیل

در ذهن انسان دانشمندان، همواره پرسش‌هایی دربارهٔ مخاطرات مطرح است؛ کنجکاوی، وی را وادار به شناخت پدیده‌های مخاطره‌آمیز کرده و آن را به تدریج به علم تبدیل کرده است؛ گرچه در بسیاری از موارد، ناتوانی وی در درک علمی پدیده‌های مخاطره‌آمیز سبب شده خرافه‌گویی در اندیشهٔ عوام شکل گیرد [۱۹].

در طول تاریخ کوشش‌های انسان برای شناخت پدیده‌های محیط اطراف بسیار زیاد بوده است. افراد و جوامع همواره به رابطهٔ معنادار بین رخدادها و پدیده‌ها معتقد بوده‌اند و بیشتر از طریق احساس و تصورات ذهنی آنها را درک می‌کرده‌اند. موضوعی که همواره ذهن دانشمندان را به خود مشغول داشته، ارتباط و هماهنگی پدیده‌های مخاطره‌آمیز است. در این راستا، نحوهٔ مواجههٔ فرهنگ‌های مختلف با تفسیر مخاطره‌های طبیعی متفاوت بوده و در نوع تفسیر پدیده‌ها نیز نگرش‌های متفاوتی پدید آمده است. یک نوع مواجهه، تبیین اسطوره‌ای است؛ برای این تبیین، ما به نوعی اسطوره و مخاطرات مبتنی بر فلسفه نیازمندیم [۲۰].

در جست‌وجو برای یافتن پیرنگی همگون (Plot) به اسطوره‌های زیادی برمی‌خوریم؛ در این میان اسطوره را می‌توان براساس رده‌بندی زیر بهتر درک کرد:

اسطوره‌های آفرینش؛

اسطوره‌های توفان؛

اسطوره‌های بهشت و دوزخ؛

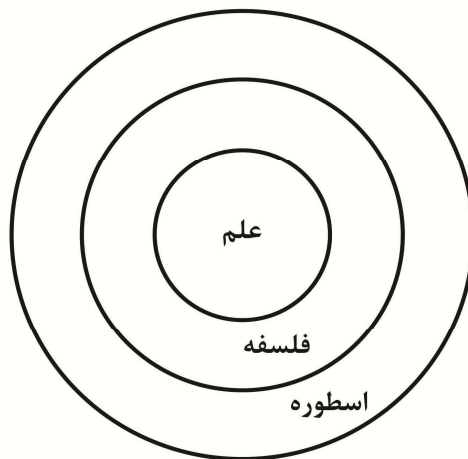
اسطوره‌های دلاوران؛

اسطوره‌های تشنگان و جویندگان بی‌مرگی و سرانجام رویین‌تنان.

دربارهٔ اینکه اسطوره، زادهٔ تخیل یا بخشی از عملکرد است، نظریه‌پردازان نگاه‌های متفاوتی دارند. تایلور [۲] باور دارد که در اسطوره‌ها رد پای عملکرد فرایندهای تخیل را می‌یابیم که همراه با نظم آشکار قانون ذهنی تکرار می‌شود؛ اما ریچارد فرای اسطوره را تخیل لگام‌گسیخته می‌داند که این پندار در نگاه روانشناختی او ریشه دارد.

نگریستن ما به فلسفه از آن روست که فلسفه را راهگشای معضلات و حتی شناخت مخاطرات می‌دانیم؛ چه این فلسفه بود که قدم به شناسایی، شناخت و رویارویی با مخاطرات نهاد. با این شناخت فلسفی بود که آدمی به چپستی مخاطرات دست یافت. در این مقاله با روش جست‌وجوی کتابخانه‌ای و براساس مطالعات فلسفی درصدد تبیین نحوهٔ مواجهه فرهنگ‌های بدوی قبل از شکل‌گیری فکر فلسفی و منطقی هستیم که نوعی مواجههٔ ابتدایی با

پدیده‌ها و رخداد‌های طبیعی است. البته در طول تاریخ این نوع مواجهه همواره به روش‌های گوناگون مطرح است و رسیدن به فلسفه و علم به معنای از بین رفتن اسطوره‌ها نیست و تبیین اسطوره‌ای همواره نگرش غالب عامه مردم است و حتی نظریه‌های علمی براساس شواهد عینی و اسطوره‌ای به وجود می‌آید و اسطوره‌ها گرانبار از مشاهدات و نظریه‌های علمی است (شکل ۱).



شکل ۱. نحوه تبیین مخاطرات در نگرش انسان‌ها از اسطوره به علم

پل رادین، کتابی دارد با عنوان *انسان ابتدایی در جایگاه یک فیلسوف*. او باور دارد که بیشتر انسان‌های بدوی از فلسفه به دورند، گرچه بخش بزرگی از مردم هر فرهنگی این چنین‌اند. وی میان انسان میان‌مایه (مرد عمل) و انسان استثنایی (انسان متفکر) تفاوت قائل است. وی می‌گوید بی‌انصافی محض است که بگوییم انسان‌های بدوی، چه به لحاظ توانایی اندیشه انتزاعی و چه از حیث تنظیم این نوع از اندیشه در نظامی نظام‌مند یا سرانجام در نقد واقع‌بینانه و بی‌طرفانه خودشان و کل محیط پیرامونشان، موجوداتی ناقص‌اند.

من - آن / من - تو

رابطه انسان‌های اسطوره‌مند با طبیعت و رخداد‌های مخاطره‌آمیز آن، رابطه من - آن نبود، بلکه رابطه من - تو بود، چه انسان‌های اسطوره‌مند عالم را آن نمی‌پنداشتند، بلکه تو می‌دانستند، برای مثال بارش باران پس از خشکسالی به تغییرات جوی نسبت داده نمی‌شد، بلکه پیروزی خدای باران بر خدای خشکسالی تعبیر می‌شد.

رابطه من - آن رابطه‌ای عقلانی و توأم با فاصله است، درحالی که به باور هنری فرانکفورت رابطه من - تو، رابطه‌ای احساسی و همراه با درگیر بودن یعنی الگوی عشق است. اما، کسی که به‌گونه‌ای ملموس، اسطوره را به فلسفه و مخاطرات پیوند زد، آلبر کامو است، او انسان جامعه بدوی را به انسانی قابل تحسین بدل می‌کند. وی می‌گوید: سیزیف خطا کرده و مستحق رنج است، او باید خرسنگی را به بالای صخره ببرد، اما هر بار صخره پیش از رسیدن به صخره فرو می‌گلتد و سیزیف باز هم و باز هم، اما در نگاه کامو او در برابر خدایان می‌ایستد و ستیزش نوید رهایی مردم است.

در کتاب ویل دورانت نقل شده است که «پیری سیاح روزی از یکی از راهنمایان اسکیموی خود پرسید:

- به چه فکر می‌کنی؟ و این جواب را شنید که:

- من به هیچ چیز فکر نمی‌کنم؛ گوشت فراوان در اختیار دارم.» [۱۰]

چرا «بومیان استرالیایی هرگز قادر نیستند کاری را که نتیجه آن فوراً عایدشان نگردد، انجام دهند».

در این کوتاه‌نظری، و همچنین بسیاری از طریقه‌های زندگی مردم اسطوره‌مند، حکمتی نهفته است. به محض اینکه بومی به فکر فردای خود بیفتد، از بهشت عدن به هاویه غم و غصه سقوط می‌کند و زردی پریشان‌خاطری بر چهره او می‌نشیند، در این وقت است که حرص شدت پیدا می‌کند و سرمایه‌داری آغاز می‌شود و آسایش خاطر انسان اولیه «بی‌خیال» از میان می‌رود» [۱۰].

می‌بینیم که انسان اسطوره‌مند بدوی، حتی از دیگر جانوران بی‌خیال‌تر و ناآگاه‌تر است، او سنجاب را می‌بیند که فندق را برای روز دیگر خود توشه می‌کند، زنبور را می‌بیند که عسل را در کندو انبار می‌کند، مورچه را می‌بیند که دانه برای روزهای سرد و برفی زمستان انبار می‌کند، اما او، (انسان) شکار می‌کند، همانجا آن را می‌خورد، توشه نمی‌کند، چون جایی ندارد. انباری ندارد، نه کندویی و نه لانه‌ای. از طرفی شکار، لازمه زندگی است، چه آموختن جنگ است، جنگ برای کشتن و خوردن همه نوع حیوان و برای کشته نشدن و دفاع از خود. چنین رفتاری فلسفه دارد، بنابراین اسطوره نیز دارد.

اما طی هزاران سال اندک اندک از تزلزل شکارگری در مانده شد، «توانست گوهر انسانی خود را آشکار سازد... و به مرحله مطمئن‌تر و ثابت‌تر برسد». مزایای این‌گونه زندگانی به او مهارت‌های بسیاری آموخت، از جمله عبور از اسطوره.

اندیشه‌پرداز اتریشی یوهان گئورگ فن هان در ۱۸۷۶، چهارده روایت اسطوره‌ای را رده‌بندی کرد.

در این چهارده اسطوره، قهرمانان آریایی در این زمینه‌ها همانندند: بر سر راه گذاشته می‌شوند/ قهرمان باز می‌گردند/ زادشان بری از آیین است./ پدرانشان آنان را بر سر راه یا در جایگاهی رها می‌کنند/ قهرمانان را حیوانات نگهداری می‌کنند/ سرپرست آنها، پس از حیوانات/ زن و مردی گمنام و نادارند./ در جنگ‌ها شرکت می‌کنند و با پیروزی بازمی‌گردند/ مادرشان را می‌یابند/ پادشاه یا فرمانده می‌شوند/ در جوانی می‌میرند [۱۸]. از دیگر پژوهشگرانی که به دنبال یافتن پیوندهایی یکسان در اسطوره بودند، لرد راگن است. او بیست‌ودو ویژگی را در بیست‌ویک اسطوره الگو قرار داده است. بهترین آنها اسطوره اوریپوس و در آیین، شاه شائول است.

شاه شائول نخستین پادشاه اسرائیل و شخصی خوش‌منظر و نیکواندام و نجیب بود. روزی چند رأس از الاغ‌های پدرش مفقود گردید و او یکی از خدام را به همراه خود برداشته به تفتیش الاغ‌های پدر خود به راه افتاد و روز سوم به جایی که سموئیل نبی در آنجا سکونت داشت رسید، پس آن خادم در خیال او انداخت که این مطلب را از سموئیل استفسار نماید، و چون سموئیل از طرف خدا از آمدن شائول مستحضر بود و آنچه می‌بایست درباره او معمول دارد، از خدا یافته بود شائول را به خانه خود دعوت کرد و نهایت عزت و احترام را درباره او مبذول داشت و روز دوم وی را مطلع ساخت که عن‌قریب به سلطنت آل اسرائیل مفتخر و سرافراز خواهد گردید و چون در راه بودند، سموئیل ظرف روغن قدس را گرفته وی را به سلطنت آل اسرائیل مسح فرمود...» [۲۶].

شائول به قدرت رسید، اما سرانجام به دلیل نافرمانی از خداوند، قدرت خود را از دست داد و کشته شد.

راگن بیزیک مشترک قهرمان را، از دست دادن تاج و تخت و آیین شاه‌کشی می‌داند. بی‌گمان بسیاری از این ویژگی‌های برشمرده را درباره اساطیر ایرانی صادق می‌بینیم. بنگریم جمشید پادشاه بزرگ اساطیری را که همچون شائول پذیرفته خدا شد، پادشاهی توانمند و پدیدآورنده صنعت و پیشه‌ها شد، اما او نیز گرفتار خشم خداوند شد. فرۀ ایزدی را از دست داد و به مرگی سخت زندگی را به پایان برد.

در سرگذشت‌های اساطیری و قصه‌های آیینی پیوندهای همانندی می‌بینیم. این پیوندهای همانند را می‌توان تأثیر یا الهام و یا برگرفته آیین از اسطوره دانست.

مردم بیش از تاریخ به هنگام رودررویی با مخاطرات، به ایزد نهاد آن مخاطره متوسل می‌شدند، برخلاف نگاه لسانی بولتون در کتاب همه چیز درباره اسطوره و خدایگان یونان و روم، پناه‌جویی انسان در سفرهای دریایی و تلاطم دریا به پوزئیدن یونانی یا پنتون رومی یا در کارزارها یاری‌جویی از آرس خدای جنگ یونانی و رومی در گیر در کارزار را مبنای اسطوره‌ای می‌داند.

در دنیای دیرین اسطوره، یاری‌خواه به درگاه ایزد قربانی می‌داد، یا آیین قربانی به‌جای می‌آورد.

باید بین قربانی کردن اسطوره‌ای و آیینی تفاوت قایل شد. قربانی کردن در اسطوره پرسش‌برانگیز است، اما بنگریم که قربانی کردن در آیین، مثل جایگزینی آیین قربانی کردن گوسفند به‌جای انسان، یعنی عملی تلطیفی و جایگزینی و رهایی از مخاطرات اسطوره‌ای. قربانی کردن در اسطوره، راهکار جایگزینی ندارد.

برای رهایی از مخاطرات اسطوره‌ای قربانی، انسان‌ها تلاش‌های زیادی کرده‌اند مثلاً در اسطوره قربانی گاو برای رستگاری، پرومتهوس نخستین بار گاو قربانی را دو بخش کرد، گوشت‌های گاو را در بسته‌ای با پوست پیچید و استخوان‌ها را در بسته دیگر با چوبی پوشانید و به زئوس، ارمغان کرد و زیرکانه از زئوس خواست تا یک سهم را برگزیند.

زئوس، خدای خدایان بود، استخوان‌های پوشیده در چوب را گزید. زئوس از عمل پرومتهوس خشمگین شد، اما چاره‌ای نداشت.

پرسش این است که چرا خدای خدایان از آفریده خویش فریب خورد؟ چرا پرومتهوس به چنین کاری دست زد؟ نتایج چنین عملی برای انسان‌هایی که تحت تأثیر چنین اسطوره‌ای بودند چه بود؟

به هر روی، از آن پس، بنابر همین اسطوره، آدمی استخوان‌های قربانی را برای ارمغان به خدایگان می‌سوزانید و گوشت آن را برای خود نگه می‌داشت. اگر عکس آن اتفاق می‌افتاد، چه مخاطراتی برای انسان به وجود می‌آمد.

در یک سخن، اسطوره برای پاسخ به پرسش‌های آدمی بود. در اسطوره، آدمی جویای انگیزه‌هاست، او می‌خواهد بداند، چرا خورشید شباهنگام ناپدید می‌شود؟ بیماری چیست؟ غم و اندوه و شادی چگونه‌اند؟

برای پاسخ به چنین پرسش‌هایی اسطوره ماهیت فلسفه پیدا کرد و به دنبال آن فلسفه نیز اساس علم قرار گرفت، فلسفه‌ای که مایل به گسست از اسطوره بود و مشوق علم.

نویسندگان سر برافراشتند، شکست خشایارشا در کارزار سالامیس، اساس تاریخ‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان شد. آیسخولوس نمایشنامه پارسیان را نوشت و آن را در ۴۷۲ پیش از میلاد اجرا کرد، در این نمایشنامه، اتوسا، همسر داریوش و مادر خشایارشا، در صحنه نمایش واهمه‌ها و مخاطراتش را بازگو می‌کند: ترسان همانا منم که آشوب این تشویش‌قرارم را ربوده است... دل در سینه‌ام می‌لرزد که خانه، بی‌سر و سالار به چیزی نمی‌ارزد [۶].

شهرگی نیز نیاز به اندیشمند و متفکر داشت و چنین شد که تالس میلیتی که شهره بود با دانش خود یونانیان را با دانش ریاضی و اخترشناسی آشنا کرد. تالس دانشمندی بود که ارتفاع اهرام را اندازه‌گیری کرد و با اثبات قضیه‌های هندسی، هندسه یونانی را پی افکند. تالس خورشیدگرفتگی ۲۸ مه ۵۸۵ ق.م. را به‌درستی پیش‌بینی کرد. او با نظریه آب عنصر اصلی حیات است، گام نخست را به سوی وحدت -یکی بودن پدیدآورنده جهان- برداشت. یونانیان به او لقب خردمند (سوفوس) دادند.

از وی پرسیدند:

- چه کاری بسیار سخت و دشوار است؟

تالس پاسخ داد: خودشناختن

- چه کاری آسان است؟

تالس گفت: اندرز دادن.

- کمال تقوی و عدالت در چیست؟

تالس گفت: در آن است که هیچ‌گاه آنچه را در دیگران عیب می‌شماریم، خود نکنیم [۱۰].

شاگرد تالس، آناکسیماندروس کار استادش را با شور دنبال کرد.

آناکسیماندروس درباره زمین دیدگاهی جالب دارد و انسان را موجودی می‌داند که روزگاری

ماهی بود [۱۰].

آناکسیمنس، شاگرد آناکسیماندروس، هوا را سرآغاز پدیداری و آفرینش می‌داند و باور دارد

که عناصر دیگر، همگی از هوا پدید آمده‌اند.

رهاشدن فلسفه و دانش از اسطوره در یونان بیشتر توسط آناکسیماندروس و فرکودوس

انجام گرفت. وی اسطوره را بیشتر متبلور در شعر می‌دانست و معتقد بود هر دو برای انتقال

دانش و علم ضروری است؛ اما شعر این ویژگی را ندارد و انتقال اسطوره از طریق آن آسان‌تر

است. «نثر صدای دانشی است آزاد از تخیل و ایمان، زبان امور متعارف ناسوتی است؛ نشانه

پختگی است» [۱۰].

بعد از آن، هراکلیتوس عنصر نهادین را آتش برشمرد و سخن او سرمشق فیلسوفان سده نوزدهم شد.

هراکلیتوس به هماهنگی نهانی کشاکش‌ها و وابستگی مغایرها و وحدت اضداد باور داشت: «ما هستیم و نیستیم»، «خدا روز است و شب، زمستان است و تابستان، جنگ است و صلح، پرخوری است و گرسنگی» «نیک و بد یکی هستند، نیکی و بدی یگانه‌اند». براین اساس تکان زمین به علت زلزله و سکون زمین به علت فقدان زلزله هر دو یکی است. مخاطرات و سلامت یکی است. از وی می‌پرسیدند:

خود چیست؟ گفت، خود گوش سپردن به لوگوس (کلمه) است، نه به من! در این میان نیرو می‌ماند، نیرو در چمیره من، شر می‌شود و در چمبره و حاکمیت خود، خیر می‌شود. آسایش چه گونه به دست می‌آید؟

وی گفت «آسایش در حرکت و تغییر به دست می‌آید؛ اما همواره به کارهای معین پرداختن و تکرار کردن، ملال‌آور است. اگر چنین است، پس بیماری است که تندرستی را خوشایند می‌کند، شر، خیر را، گرسنگی سیری را و رنج، آسودگی را دل‌انگیز می‌کند.

در نگاه فلسفی هراکلیتوس از ستیز اضداد، همنوایی و از سختی آسودگی به دست می‌آید. سختی در سکون است، اما سختی در حرکت، زایش زندگی است.

تأکید هراکلیت بر کشاکش از ویژگی‌های فلسفه اوست: «کشاکش» پدر و شهریار همه چیز است، برخی را به صورت خدایان برمی‌آورد، برخی را برده و برخی را آزاد می‌کند. هراکلیتوس کشاکش را عین عدالت می‌داند.

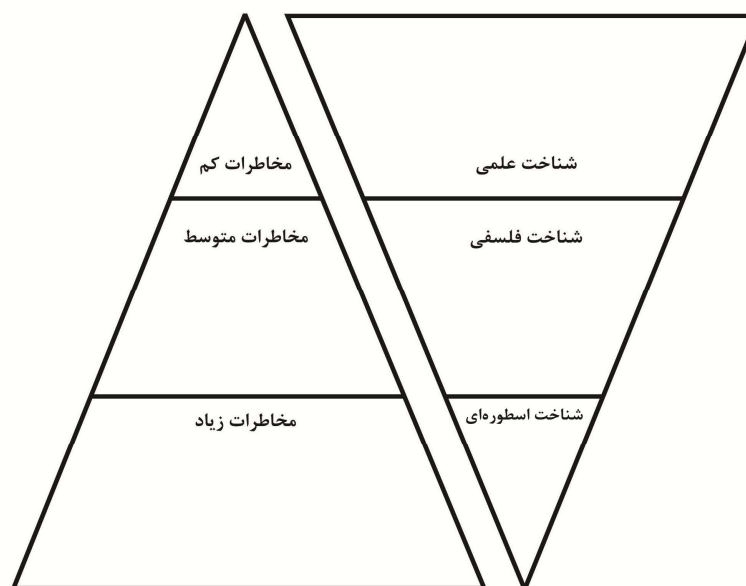
یکصد و سی بند (قطعه) به جای مانده از آثار هراکلیتوس، از سترگ‌ترین آثار فکری یونان است. آلن سورنیا در «فیلسوفان پیش سقراط» ۲۹ اندیشه‌پرداز یونانی را نام می‌برد که به باور ما، بی‌آنان، هرگز سقراط و افلاطون و ارسطو نمی‌درخشیدند [۲۷]. مبنای تمام این تلاش‌ها ابتدا اسطوره، سپس فلسفه و علم بود.

نتیجه

مخاطرات همیشه مانعی بزرگ و شکست دهنده جاودانگی انسان تلقی نمی‌شود. با گذر زمان، و بر مبنای شناخت اولیه اسطوره‌ای انسان دریافت که باید به جای گریز از مخاطرات، باید به رهیافت‌هایی، نخست برای آسیب ندیدن و برای چیرگی بر آن بیابد اوج آن در علم و خردورزی نفس است.

آدمی از همان آغاز دریافته بود که هرگز نمی‌تواند قهرمانانش را همانند ایزدان و خدایان بی‌مرگ کند. چه آشکارا می‌دید که توفان، سیل، زلزله و آتش‌سوزی‌های مهیب موسمی اهرم خدایان اساطیری در قدرت‌نمایی آنان یا حتی پادافره انسان‌اند. فراتر از آن، گاه نیز زادگان خدایان، به‌هنگام سرکشی و کمک به انسان، مجازاتشان بسیار بیرحمانه بود.

بی‌گمان تبیین و تفسیر اسطوره‌ای مخاطرات نیاز به کاوشی گسترده دارد و نگرش‌های متفاوتی در درازنای تاریخ بسته به نوع نگاه بشر بوده و هست و نگرش کنونی که بیشتر با تکنولوژی آمیخته است بیشتر با مذاق اهل علم و دانشمندان سازگار است؛ ولی در هیچ دوره‌ای، نگرش خاصی حاکم نبوده و در عصر حاضر نیز که عصر سیطره تکنولوژی است و بشر برای تفسیر پدیده‌های طبیعی و مخاطرات ناشی از رخدادهای طبیعی یا مخاطرات انسانی به دنبال پیشگیری از آن مخاطرات و به حداقل رساندن آنهاست، به نظر می‌رسد باز هم نگاه توده مردم، نگرش اسطوره‌ای است و نوعی نگرش جبر و قدری. در عین حال رابطه معناداری بین تفسیر و نوع نگرش انسان به پدیده‌ها و کاهش مخاطرات طبیعی وجود دارد و در تبیین آرامش روحی و روانی بشر همه نگرش‌ها در کنار هم لازم است که دیده شوند (شکل ۲).



شکل ۲. تأثیر نوع نگرش در میزان مخاطرات

منابع

- [۱]. -----
- [۲]. ا. ای. تیلر ۱۳۹۱، سقراط. ترجمه: مهدی کهندانی. ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، فرهنگ بدوی
- [۳]. آریستوفانوس، ۱۳۹۲. ابرها. ترجمه: رضا شیرمرز. قطره.
- [۴]. افلاطون، ۱۳۹۰، آپولوژی، ترجمه: جاوید جهانشاهی. پرسش.
- [۵]. افلاطون، ۱۳۹۰، فیدون، ترجمه: جاوید جهانشاهی. پرسش.
- [۶]. افلاطون ۱۳۹۰، واپسین روزهای سقراط، ترجمه: جاوید جهانشاهی. پرسش.
- [۷]. آیسخولوس ۱۳۹۰، پارسیان. ترجمه: عبدالله کوثری. نشر نی.
- [۸]. بولتون. لسلی، ۱۳۹۳، اسطوره شناسی یونان و روم. ترجمه: آرمان صالحی، کتاب پارسه. ص ۱۸۵
- [۹]. پوپر، ۱۳۶۸، حدس‌ها و ابطال‌ها، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار.
- [۱۰]. پورداد، ابراهیم. ۱۳۰۷، بخش نخست از هرمزد یشت تا خورشید یشت با متن اوستایی. بمبئی.
- [۱۱]. تاریخ تمدن. ۱۳۵۰، ویل دورانت. ترجمه: امیرحسین آریان‌پور، فتح‌اله مجتبابی، هوشنگ پیرنظر. ناشر: علمی فرهنگی. ج ۱ مصر: ۲۳۲-۲۰۰
- [۱۲]. تنوگونی؛ هسیود {هزیود}، ۱۳۹۲، انتشارات دانشگاه تهران.
- [۱۳]. سگال، رابرت آلن، ۱۳۸۹. اسطوره. ترجمه: فریده فرنودفر. بصیرت: ۱۹-۱۸
- [۱۴]. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۴۵. شاهنامه، تصحیح ژول مول. جلد چهارم. شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- [۱۵]. فشنگ‌ساز، نیلوفر، ۱۳۸۸، اساطیر یونانی و صور فلکی. سبزان.
- [۱۶]. کتاب مقدس، عهد عتیق. ناشر: انجمن کتب مقدسه در میان ملل: ۱۵-۳
- [۱۷]. کریتو. ۱۳۹۰ افلاطون. ترجمه: جاوید جهانشاهی. پرسش.
- [۱۸]. گوتفرد، مارتین. ۱۳۹۰ سقراط. ترجمه: محمود عبادیان. هرمس.
- [۱۹]. مراقبی، غلامحسین. ۱۳۷۱ نگرشی بر شجره‌سازی و تحریف تاریخ. مجله بررسی‌های تاریخی ایران. شماره یکم.
- [۲۰]. مقیمی، ابراهیم، ۱۳۹۳، دانش مخاطرات، انتشارات دانشگاه تهران
- [۲۱]. مقیمی، ابراهیم، ۱۳۹۳، فلسفه تغییرات محیط، انتشارات دانشگاه تهران: ۱۰-۳

- [۲۲]. مول، ژول، ۱۳۴۵، شاهنامه فردوسی. ناشر: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی: ۵
- [۲۳]. میرمحمدی، کیوان، ۱۳۹۳، جستاری در تراژدی یونان. علمی فرهنگی.
- [۲۴]. هاکس، جیمز، ۱۳۴۹، قاموس کتاب مقدس. چ. ظهوری: ۵۴۱.
- [۲۵]. هراکلیتوس، ۱۳۹۰، فیلیپ ویل رایت. ترجمه: فریدالدین رادمهر. چشمه.
- [۲۶]. هومر، ۱۳۸۵، ایلیاد/ اودیسه، ترجمه سعید نفیسی، انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۲۷]. ویتگنشتاین، لودویگ، ۱۳۹۳، رساله منطقی - فلسفی.. ترجمه: سروش دباغ. هرمس.
- [28]. Alain Sournia, Voyage en Pays Presocratique. Galimard. 2007. P.123
- [29]. Nicholass Bunnin , Ji Yuan Yu. 2004. p. 402